

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي خَلَّتْ بِفَتَايِكَ وَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ وَ
عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ
فَتَقُورَ قُورًا عَظِيمًا اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ طَالِمٍ طَلَّمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى
ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنْ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَابِعَتْ وَ بَايَعَتْ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ
الْعَنُوهُمْ جَمِيعًا»

ایام سوگواری و اسارت اهل بیت(ع) را خدمت حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه و
همه شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما عزیزان تسلیت عرض می‌کنیم. هم چنین
شهادت مظلومانه عده‌ای از موالیان و شیعیان اهل بیت(ع) در اهواز به دست ظالمان و
خیثان زمان، مقتدیان به ظالمان به اهل بیت علیهم السلام و برای شادی روح آن
مظلومان سه بار سوره مبارکه توحید و ثواب یک صلوات را اهدا می‌کنیم. (صلوات حضار)
«اللهم صل علی محمد و آل محمد»

از خدای متعال استمداد می‌جویم برای موفقیت این شاءالله در این سال تحصیلی جدید،
اگر چه ما از شهریور شروع کردیم ولی خب مثل این که شروع رسمی آن بالاخره حالا
شاید باشد. این شاءالله خدای متعال توفیق عنایت کند که در راه تحصیل علم و تفقه در
دین که بسیار بسیار مهم است بروید که حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه، نامه‌ای که
برای حبیب بن مظاهر نوشته‌اند، به حسب نقل، این جور هست «مِنَ الْخُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ إِلَى الرَّجُلِ الْقَقِيهِ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ» روی فقاقت او تکیه فرمودند؛ «إِلَى الرَّجُلِ
الْقَقِيهِ» این شاءالله همه عزیزان، هدف‌گذاری‌شان در تحصیل، همان فقاقت به معنای عام
آن البته بوده باشد که ما امروز آن چه بسیار به آن نیازمند هستیم در حوزه‌های علمیه،
فقاقت به معنای واقعی کلمه است، نه فقط سخنگوی فقیهان بودن بلکه فقیه شدن، این
لازم هست. فقیه شدن هم احتیاج به کار و تلاش شبانه روزی مجذانه برای یک فرصت
معتناهی دارد؛ با این عمق مسائل و گستردگی مسائل که وجود دارد و توقعات و
انتظاراتی که بالاخره جامعه اسلامی بلکه جهانی به یک معنا از حوزه‌های علمیه دارد که
تبیین کند مقاصد شریعت را و احکام الهی را و معارف الهیه را، از این جهت این واجب
کفائی است که من احرار نکردم و نمی‌کنم که من به الکفایه‌ای الان قائم به این امر
باشم. بنابراین طبق قاعده، کسانی که در خودشان آمادگی این جهت را می‌بینند، علی
الاقل این است که علی الاحوط باید اقدام بکنند واقعاً به این امر.

خب بحث ما رسید به قاعده تسامح در ادله سنن، که عرض شد به تناسب اشکالی که در
تصویر احتیاط در باب عبادات شده بود، یکی از راه حل‌ها در یکی از اقوال این بود که این

اشکال در مواردی که قاعده تسامح در ادله سنن تطبیق می‌شود این اشکال وجود ندارد. چون اشکال این بود که احتیاط در مورد عبادات ممکن نیست چون عبادت مشروط به قصد قربت است و قصد قربت یعنی قصد امتثال امر و ما در شبهات حکمیه وجوبیه شک داریم امری وجود دارد یا ندارد؛ بنابراین قصد امتثال امر نمی‌توانیم بکنیم مگر به نحو تشریح که آن خودش محرم است و عبادت را از عبادت بودن می‌اندازد. بنابراین ما در باب عبادات، احتیاط برای مان ممکن نیست؛ خب از این جواب‌های متعدد داده شد، یکی از اقوال این بود که قبول کرد، گفت می‌پذیریم این اشکال را الا در یک جا و آن جایی است که در آن شبهه حکمیه وجوبیه، قاعده تسامح در ادله سنن تطبیق بشود، مثل این که یک روایت ضعیفه‌ای ولو باشد، قول فقیهی باشد، شهرتی باشد که طبق این‌ها نمی‌شود فتوا داد اما به حسب قاعده تسامح در ادله سنن می‌شود گفت این‌ها مأموژ به هست و امر دارد. بنابراین از راه قاعده تسامح در ادله سنن امر درست می‌کنیم تا بتوانیم قصد امتثال امر بکنیم. به این تناسب، آقایان در این جا وارد بحث قاعده تسامح در ادله سنن شدم و البته عرض کردیم در قبل از تعطیلات که جای این قاعده این جا... بحث از این قاعده، جای آن این جا نیست چون در حقیقت اگر ما قبول کنیم تسامح در ادله سنن را، این می‌شود یکی از ابزار استنباط احکام شرعیه غیر الزامیه، در باب مستحبات، مکروهات، این‌ها، پس بنابراین باید در ردیف حجت خبر واحد و آن حجج از آن بحث بشود نه یک بحث تطلقلی حاشیه‌ای در ضمن یک تنبیهی در بحث برائت، جای آن، جای اصلی آن، آن جا بالاخره، اما چون حالا بالاخره در کتب درازی موجود ما این جا بحث شده است، فلذا است که ما هم همین جا این قاعده را به نحو البته نه زیاد طولانی بلکه مختصر بحث می‌کنیم.

خب برای این که ببینیم آیا این قاعده ثابت است یا ثابت نیست؟ مقاماتی از بحث وجود دارد. مقام اول این است که به روایات وارد در این باب و به این مدعا ابتداءً توجه کنیم ببینیم از نظر سند و دلالت کدام‌های آن‌ها قابل اعتماد است تا بر اساس آن روایات قابل اعتماد مذاقه کنیم و ببینیم مفاد نهایی چه می‌شود. از این رو وارد روایاتی شدیم که صاحب وسائل قدس سره در باب هجدهم از ابواب مقدمات عبادات جمع‌آوری فرموده که ایشان نه روایت در ذیل این باب نقل فرموده و ظاهراً تتبع ایشان و استقراء ایشان در این جا کامل هست فلذا می‌بینیم حاجی نوری در مستدرک الوسائل بر این باب مستدرکی ندارد. معلوم می‌شود دیگر چیز دیگری نبوده؛ بلکه مرحوم آقای بروجرودی در جامع احادیث شیعه یک روایت دیگری را هم اضافه فرمودند که آن روایت هم برای عامه است نه برای خاصه، بنابراین به حسب جوامع حدیثی ما، ظاهراً همین روایات نه‌گانه، اگر نگوییم حالا یکی از آن بعداً صحبت خواهیم کرد، وجود دارد.

اما روایت اول را که خواندیم، بحث کردیم از نظر سند آن، محمد بن علی بن بابویه «فی کتابِ ثَوَابِ الْأَعْمَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى» که گفتیم علی بن موسی کمندانی است «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» سند را دیگر بحث کردیم، تکرار نمی‌کنیم بحث آن را و نتیجه بحث سندی این شد که اشکال از ناحیه علی بن موسی کمندانی بود که این توثیقی در کتب رجال ندارد البته جرح هم ندارد و یکی هم از ناحیه علی بن الحکم بود که مردد بین چهار عنوان هست و علی بن موسی را به این جور درست کردیم که عرض شد این طاووس در اقبال، ایشان وقتی که می‌خواهد روایات را شروع کند، بیان کند روایات مستحبات را، یک پیش‌مقدمه‌ای ذکر می‌کند و در آن پیش‌مقدمه می‌فرماید که ما روایاتی داریم که ثقات برای ما روایات، روایت کردند که این‌ها دلالت می‌کند بر این که عملی که ثوابی بر او از ائمه یا از

معصومین رسیده، انسان اگر آن عمل را انجام بدهد آن ثواب گیر او می‌آید ولو حالا آن ناقل، اشتباه کرده باشد یا حتی دروغ بسته باشد. یکی از روایاتی که نقل می‌کند ایشان، وارد نقل روایات می‌شود همین روایت صفوان است. پس دارد ایشان شهادت می‌دهد که این روایت صفوان «کل من وقع فی السند من الثقات» هستند و گفتیم جناب ابن طاووس اخبار او در رجال حجت است چون وزان او وزان همان شیخ طوسی و نجاشی و این‌ها هستند به توضیحی که گذشت و ایشان علی بن الحکم را هم در این جا تقریباً شهادت می‌دهد که این هم همان، از آن علی بن حکم ثقة هست علاوه بر این که بحث‌های تفصیلی علی بن حکم که هم در معجم رجال الحديث هست هم شهید صدر در بحوث فی شرح العروة، چهار پنج صفحه معطل شدند. اقوی این است این علی بن الحکم، همان علی بن الحکمی است که ثقة هست. بنابراین از نظر سند «لا یبعد» که بگوییم تمام است و حجت است.

حالا متن آن این است «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ» یا علی الخیر «فَعَمِلَهُ كَانَ لَهُ أَجْرُ ذَلِكَ وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمْ يَقُلْهُ». اگر چه پیامبر(ص) نفرموده باشد و راوی اشتباه کرده باشد یا حتی کذباً نسبت داده باشد، اما اگر کسی آن خیر را انجام بدهد «كَانَ لَهُ أَجْرُ ذَلِكَ».

از این روایت آمدند استفاده کردند که پس حالا بعضی در موارد مستحبات و مکروهات و خلاصه غیر الزامیات، سند ضعیف هم حجت است و آن شرائطی که ما برای حجت سند در الزامیات قائل هستیم، این جا شارع تخفیف داده و مطلق نقل‌ها را در باب غیر الزامیات، حجت قرار داده، این را خواستند از روایات استفاده بکنند. حالا بحث‌های تفصیلی آن خواهد آمد. این جا در این متن یک توجهی بفرمایید که این اصلاً این روایت می‌تواند استحباب آن عمل را اثبات بکند؟ حالا فرضاً در... فرمود «مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَعَمِلَهُ، عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ» یعنی این صغری باید برای ما محرز باشد از یک جایی دیگه، خود این روایت نمی‌تواند، نمی‌گوید آن خیر هست یا خیر نیست؛ یک خیری وجود دارد، ما می‌دانیم. مثلاً نماز شب خیری است که به واسطه ادله کتاباً و سنتاً فهمیدیم؛ حالا یک روایتی آمد گفت کسی که نماز شب بخواند هزار مثلاً قصر به او می‌دهند در بهشت، این روایت می‌گوید آن هزار قصره را می‌دهند اما بعد از این که خیر بودن آن از یک جای دیگر ثابت شده باشد، پس این روایت اثبات نمی‌کند به این که آن عملی که شما شک دارید صادر شده یا صادر نشده؟ خیر هست یا خیر نیست؟ این دلالت نمی‌کند که آن عمل باید گفت خیر است، مستحب است، نه «بعد الفراق عن خیرته و استحبابه»، یا «مشروعیت» بعد از آن دارد می‌گوید اگر ثوابی را برای این نقل کردند، شما برای خاطر آن ثواب رفتید آوردید، خدای متعال آن ثواب را می‌دهد. پس خیر بودن آن را در رتبه سابق ... بنابراین این روایت ولو سند آن تمام باشد اما آن مدعا را نمی‌تواند ثابت بکند که آن عمل بنفسه مستحب است.

س: ثابت شدن نمی‌خواهد، همین که خیر باشد و ما به امید انجام بدهیم

ج: خیر، نه، خیر، آن عمل خیر باشد

س: خیر باشد ولی ما نمی‌دانیم.

ج: چه چیز را نمی‌دانید؟

س: نمی‌دانیم که این خیر است

ج: نمی‌دانیم ...

ج: ثابت نشده،

س: نه، شما به عنوان

ج: در واقع خیر...

ج: شما به عنوان فقیه تمسک به این دلیل در شبهه مصداقیه آن می‌شود. مثلاً از شما سؤال می‌کنند که ما برای خوابیدن... برای خوابیدن وضو بگیرم چه طور است؟ روایتی ندارد. یک روایت ضعیف گفته بله مستحب است. شما الان نمی‌دانید وضو برای خوابیدن خیر است یا خیر نیست، شاید تشریع باشد اصلاً، شما آن وقت می‌توانید در رساله بنویسید کسی که برای خوابیدن وضو بگیرد مستحب است؟ یا این ثواب‌ها را به او می‌دهند؟ نه، شما نمی‌توانی بنویسید وضو گرفتن برای خوابیدن مستحب است، چون خیر بودن آن را خبر نداری. بله، می‌توانید بگویید که چی؟ می‌توانید بگویید آن روایتی که گفته به این ثواب می‌دهند، این بله، این ثواب داده می‌شود، اگر این خیر باشد، مشروط به این که خیر باشد ولی من نمی‌توانم بگویم این خیر است، نمی‌توانم بگویم این مستحب است، این را نمی‌توانم.

س: خیر این جا یعنی چی؟ یعنی مرضی پروردگار باشد؟ یا نه مثلاً ثواب داشته باشد؟

ج: نه، یا کار خیر یعنی کار خوب،

س: یعنی یک کار غیر شرع

ج: بله؟ نه غیر شرعی نه،

س: غیر شرّ

ج: خب بله، غیر، نه غیر شرّ هم نه، اگر واسطه قائل هستید، خوب است و بد است و یکی هم لا خوب و لا بد، به این که خیر نمی‌گویند. خیر یعنی آنی که حسن شرعاً أو عقلاً، احسان به دیگران مثلاً روشن است که خیر است. دست مظلوم را گرفتن خیر است، إعانه به بینوا کردن، روشن است که عقلاً و شرعاً این‌ها خیر است. هر چه که می‌دانید خیر است؛ اما یک عبادتی است نمی‌دانیم، الان وضو برای خوابیدن ما نمی‌دانیم خیر است یا خیر نیست.

س: لغو نمی‌شود آن وقت این حدیث؟

ج: بله؟ نه، لغو نیست؛ چرا؟ برای این که می‌گوید آن ثواب را می‌دهند،

س: انگیزه را بیشتر می‌کند

ج: انگیزه بر انجام بیشتر می‌کند، می‌گوید آن ثواب را می‌دهم، پس اگر فهمیدی خیر است، یک ثوابی آمد، دل تو گرم باشد، این ثوابه را دیگه خدا این قدر تفضل دارد، می‌گوید حالا که این آقا به من نسبت داده که این ثواب را می‌دهم بیا، ولو من نگفته باشم

س: ...

س: یک روایت

ج: این فضل امین الهی است که در این صورت می‌آیند آن ثواب را می‌دهند؛ مثل بعضی‌ها خیلی بزرگوار هستند دیگه، می‌گویند یک کسی به زبان می‌گذارد، می‌گویند این آقا الان تومان به شما عیدی می‌دهد، بنا نداشته بدهد، می‌گویند حالا برای این که روی آقا را به زمین نزنم، بیا این صد تومان، حالا خدای متعال می‌گویند حالا که دل مردم را این جور کردی که بله، اگر نماز شب بخوانی من صد تا قصر می‌دهم، باشد می‌دهم. این این را دارد می‌گویند.

س: اگر روایت جعلی باشد باز خداوند متعال چون حجت

س: این نه، این سند باید تمام... ولو جعلی باشد

س: می‌دانم

ج: نه، آن، این روایت نمی‌گویند، آن باید خیر باشد

س: می‌دانم ولی

ج: نه، آن باید خیر باشد. ببینید این حتی جاهایی که معلوم نیست خیریت آن را، فلذا این که، عملی که ثابت نشده خیریت آن را، این دلالت نمی‌کند که خدا می‌دهد، آن عملی که خیریت آن ثابت شده است به ادله عقلاً او شرعاً، حالا اگر درباره او ثوابی گفته شد، حالا این روایت بگویند که می‌دهم. تازه، حالا بعداً هم بحث خواهیم کرد که «بَلَّغَهُ» باز شامل می‌شود یا نه؟ می‌خواهم بگویم این روایت خیلی دور از آن آبادی است که خواستند به آن تمسک بکنند.

س: چیزی است که شرع بودن آن فقط از آن ناحیه باشد، فقط از این ناحیه.....

س: استاد، ظاهر خیر این است که هر چیزی که انسان خوبی آن را می‌فهمد، خیر ... یعنی خود عقلاء و عرف می‌فهمد این خیر است. این روایت که آمده مثلاً اگر کسی مثلاً فلانی مثلاً وضو بگیرد برای خواب ولو دلیل ندارد این وضو برای خواب مثلاً، ما مثلاً این قدر مثلاً بحث شده، این طبق این، ... ما ثابت نمی‌کنیم با روایت مثلاً من بلغ که این وضو مستحب است ولی او ثوابش را

ج: بله، دارم همین را می‌گویم.

س: نه، نتیجه این حرف این است که اگر ... از قبل ثابت نشده بود که وضو خیر است، این روایت که بیاید بگویند وضو قبل از خواب ما هزار تا قصر می‌دهیم، نباید هزار تا قصر را بدهند، شما باید اول، ما می‌گوییم این هزار تا قصر را می‌گیرد ولی ...

ج: نه، چون دارد «شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ» موضوع آن ثابت نیست. بین ما که بخیل نیستیم، خدای متعال عنایت بفرماید. اما فرض این است که خدای متعال چه فرموده؟ این روایت مضمون آن این است که «عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ» یعنی خیر بودن که موضوع است ثابت باشد.

س: این جا خیر عرفی است دیگه،

س: آره، خیر عرفی است

س: وضو گرفتن خیر است

ج: نه، وضو گرفتن که خب جایی که خدا نفرموده خیر نیست، تشریع است. ... ما چه می‌دانیم؟ ما ملاکات این‌ها را که نمی‌دانیم. الان شما بگویید، انسان برای این که الان فتوی بدهید در رساله‌های‌تان، الان انسان برای این که سرش را بخاراند، خوب است وضو بگیرد. می‌توانید بگویید؟ انسان بعد از این که اصلاح کرد خوب است که وضو بگیرد. اگر رفت سر و صورتش را اصلاح کرد خوب است وضو بگیرد، می‌توانید بگویید؟

س: اگر روایت باشد

ج: بگو خیر است... ما نمی‌دانیم این‌ها کجا خیر است کجا خیر نیست؟

س: ...

س: ... در شبهه مصداقی فرمایش شما درست است منتها صغریاً آن جایی که شر بودن آن فقط از ناحیه شبهه بدعت است، آن کار ذاتاً یک کاری است که تعبد و خضوع محسوب می‌شود. آن شاید بگوییم که مشمول این روایت می‌شود چون

ج: عیب ندارد. بله، خیر باید باشد، مثل سجده، مثل سجده، سجده برای خدا خیر ذاتی است، احتیاج ندارد که شرع بفرماید

س: معمول روایاتی که ما داریم بر یک کاری است که عرفاً خیر است، اگر شبهه شر بودن دارد به فرمایش خودتان از ناحیه بدعت است که بدعت هم غصبی است؛ لذا ما می‌توانیم بگوییم که

ج: نه، اصلاً خیر بودن آن که نمی‌داند

س: چرا،

ج: نه، خیر، ما نمی‌دانیم وضو خیر است یا نه؟

س: ...

ج: مثلاً

س: خیر عرفی هست دیگر؟ یعنی عرفاً این کار معمول است، روایتی که می‌گوید انجام می‌دهیم...، می‌گوید یک نمازی بخوان، یک وضویی بگیر،

ج: نه، یعنی نمازهای مشروع، یک نمازی بخوان؛ یعنی نماز نافله که

س: نه، حالا، نه، همان نماز ... نماز چهار رکعتی هم فرضاً باشد، عرفاً ... یک نماز پنج رکعتی اصلاً آمده گفته خب، که نداریم اصلاً، بعد... این کار عرفاً یک خیریتی در آن هست؛ یعنی عرفاً خضوع است.

ج: نه.

س: اگر شری بخواهد داشته باشد از ناحیه بدعت است که امر قصدی است ...

ج: همه آن خضوع نیست. نه، نه، اینها همان عبادات، مثل، مثل صلاة تراویح می ماند. خیر است؟ صلاة تراویح خیر است؟

س: نه، چون ما می دانیم که بدعت است. آن را ما می دانیم بدعت است.

ج: شما بگو، نه، بدعت است یعنی چه؟ خب بگو، نه، شما به قصد چی، همین جور، همین جور می خوانید.

س: نه، نه، آن فرق دارد، آن را ما می دانیم

ج: نمی شود اینها را آدم

س: شک داریم بدعت امر قصدی... است.

ج: حالا علی ای حال حرف ما این است که حالا در صغری شما مناقشه دارید که این روایت بر خیر مفروض دارد می فرماید پس خیر بودن آن باید در رتبه قبل ثابت بشود، هر جایی که فقیه احراز نکرد خیر بودن آن را، به این روایات نمی تواند تمسک کند بگوید این مستحب است، این خیر است. خیر بودن آن باید سابقاً من العقل أو الشرع روشن بشود. بعضی چیزها هست که واضح است، خیر بودن آن عقل حاکم شرع هم نباشد مثل آن مثال هایی که زدیم ولی بعضی از امور است نه. الان یکی از فتاوایی که الان بین بعضی ها حالا دارد متداول هم می شود غسل، خب تا حالا معروف این بوده که غسل اسباب زمانیه یا افعالیه یا چه به هر حال این طور دارد عمل می شود ولو جاهای خاص، حالا بعضی اجلاء معاصرین آمدند گفتند نه آقا، غسل همین جا، همین جور برو غسل بکن، نماز بخوان، لازم نیست جنابتی باشد، لازم نیست زیارتی باشد، به جای وضو برو غسل کن، چرا؟ حالا از بعض روایات استفاده کردند، خیلی خب، حالا این اول که، حالا اگر یک روایتی داشت؛ هر که غسل کند (یک روایت ضعیفی است) هر کس غسل کند پنجاه قصر در بهشت به او داده می شود. من بیایم فتوا بدهم، من نمی دانم این غسله خیر است یا نه؟ یک امر تعبدی است. این باید ثابت بشود تا من بگویم بعد آن پنجاه تا قصر را می دهند؟

س: این که دیگر نیاز نبود به این حدیث، خب خیر بود دیگه، خیر یعنی مشروع...

س: قرینه

ج: بابا ثواب آن را که نمی دانیم. این دارد می گوید هر چه خیر باشد، یک نفر بیاید بگوید فلان ثواب را می دهند، دلت گرم! خدا آن ثواب را خواهد داد ولو پیامبر آن را نفرموده باشد، آن ثواب را نفرموده باشد، این جعل کرده باشد؛ اما خدای متعال چون این خبر به شما رسیده است، بعد از آن که آن خیر است، این ثواب را می دهد. این که

س: یک سؤال، شما الان قبول ندارید که مباحات عامه خیر هستند؟

ج: نه، هر مباحه عامه خیر نیست؛ الان این کار خیر است؟ مباح است.

س: ...

ج: این خیر است؟ الان این خیر است؟ خب یک مباحی است. دستت را، به قول اساتید من دستم را... این جور می‌کنیم، این مباح است اما این خیر است؟ خب نه شر است نه خیر است.

س: روایت این‌ها را می‌گوید خیر دیگه، ما این جوری

ج: کجا گفته خیر است؟

س: از توابع آن این جوری می‌فهمیم...

ج: خیلی خب،

س: استاد ببخشید

الرواية الثانية:

س: استاد ببخشید، ثواب و عقاب مربوط به تعبدیات مگر نیست؟

ج: بله؟

س: ثواب و عقاب را ... تعبدیات

ج: نه

س: پس نماز احتیاطی، عرفاً خیر نیست نماز احتیاطی؟

ج: آدم از روی احتیاط نماز بخواند، عرف ...

س: عقلاً که ...

س: خود احتیاط خیر است

س: حسن احتیاط

ج: خود احتیاط خیر است. این اشکالی ندارد. بله، احتیاط خیر است. روایت بیاید بگوید که ثواب دارد؛ خب بله، قبول می‌کنیم.

س: نماز احتیاط ...

س: استاد ببخشید، به قرینه سیاق متصور الخیریه این جا مراد است نه معلوم الخیریه

ج: نه متصور در آن است نه معلوم در آن است، «الاسماء وضعت للمعانی العامة و الامور الواقعية» نه علم در آن مأخوذ است نه تصور مأخوذ است، هیچی؛ الخیر،

س: ذات الخیر

ج: بله، ذات الخیر، فرموده «مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ التَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ» خیر واقعی

س: استاد، سیاق به روایت

ج: نه این که خیری که تو می‌دانی، خیر واقعی، بله، فلذا در همان جایی که بر خیر واقعی آمد، شما هم نمی‌دانید خیر واقعی هست یا نه احتیاط اشکال ندارد، رجاء که لعل این خیر واقعی باشد، موضوع برای این ثواب باشد اما اگر نبود این روایت الزام نمی‌کند که خدای متعال بدهد؛ چون فرموده و الخیر

س: این «لَمْ يَقُلْ» های آن به ثواب می‌خورد؟

ج: بله،

س: یعنی به آن خیر نمی‌خورد؟

ج: نه دیگه،

س: حاج آقا ممکن است ... که ثواب دارد، اگر بگویند های آن به ثواب می‌خورد، یعنی خیر بوده، ثواب آن را ولو پیغمبر نفرموده،

س: حاج آقا، ممکن است کسی این جور استظهار کند بگوید این خیری که در روایت فرموده؛ یعنی مثل همین عنوان غسلی که مثال زدید از ادله عامه دیگر، ما متوجه شدیم، غسل یکی از مظاهر عبادت برای پروردگار است

ج: در هر جایی؟ در هر زمانی؟ به هر وجهی؟

س: یک کسی ممکن است این جور استظهار کند بگوید روایت که گفته خیر، دقیقاً نمی‌خواهد بگوید غسل در این زمان و در این مکانی که روایت گفته، خود غسل بما هو غسل مظهر عبادت شناخته می‌شود، به طور کلی

ج: نمی‌شود، نه، نمی‌شود، مگر دلیل داشته باشید. غسل بما هو غسل، وضو بما هو وضو نیست. مظهر عبادت نیست، مگر آن قدری که دلیل داشته باشیم؛ فلذا می‌بینید آقایان در این که قبل الوقت می‌شود وضو گرفت یا نه؟ برای تهیاً می‌شود وضو گرفت یا نه؟ غایات خاص ذکر کردند، فلذا می‌گویند همین جور که نمی‌شود وضو گرفت و مستحب باشد. غایات برای آن ذکر کردند، برای آن که شارع فرموده، بعضی از آن‌ها هم محل کلام است. من برای مس قرآن می‌توانم وضو بگیرم یا نه؟ محل کلام است، اول کلام است که این مشروع است یا نه؟ برای کون علی الطهاره می‌توانم بگیرم یا نه؟ برای نماز فقط باید بگیرم یا نه؟ این‌ها محل کلام است. این جور نیست که وضو بما أنه وضوء مستحب باشد، این طبیعت مستحب باشد، نه به آن قیودی که شارع فرموده، ما خیریت این‌ها امور تعبدی است، نمی‌دانیم کجا خیر است؛ همان جایی که شارع فرموده؛ بله، بعضی چیزها را هست که به وجدان است و فطرت ما و به عقل ما درک می‌کنیم که این خوب است، مثل عدل یا مصادیق عدل، اما بعضی چیزها را مثل این امور تعبدی از کجا می‌دانیم؟

س: حاج آقا، سجده هم که شما می‌فرمایید ذاتاً مصداق عبادت و خیر است، این هم یک عرف است، عرف می‌گوید آقا

ج: نه، عرف نمی‌گوید، نه،

س: بالاترین عضو خود را بر خاک می‌گذارم. این را عرفاً یک نماد خضوع می‌دانند. ممکن است خدا بگوید من این جور نمی‌خواهم.

ج: نه، نهایت تذلل در مقابل خدای متعال، و لذا سجده برای غیر خدای متعال حرام است چون نهایت تذلل برای غیر خدا حرام است. نهایت تذلل که مظهر او و مظهر او عبارت از این است که پیشانی را بر خاک بگذاری یا گونه‌هایت را بر خاک بگذاری در مقابل خدای متعال، این حُسن عقلی دارد؛ برای خاطر این که آن مالک مطلق است، ربّ الارباب مطلق است، تو هم فقیر علی الاطلاق هستی، تمام نیاز به او هستی، پس در مقابل او این جور کرنش کنی عقل می‌گوید درست است.

س: این هم عرف این را نشانه تذلل می‌داند. یک وقت ممکن بود عرف به گونه دیگری باشد، چیز دیگری را نهایت خضوع بداند، ذاتی نمی‌شود گفت این مصداق خضوع و نهایت خضوع هست؛ پشتوانه عقلی ذاتی که ندارد

ج: هست. نمی‌توانید از این بگیرید. برای این جور به زمین افتادن، این ... نمی‌شود گفت این الان نیست مگر قصد دیگری داشته باشد. حالا این‌ها دیگر در جای خودش دیگه، حالا شما در مصداق با من بحث می‌کنید، این‌ها را آقایان قبول دارند که سجده از عبادات ذاتیه است.

س: این‌ها اگر کار خیر باشد، ثواب خودش ندارد؟

ج: بله؟

س: یک کار خیر خودش ثواب دارد دیگه، اگر ما خیریت آن را اثبات بکنیم، خب ثواب هم همراه آن هست.

ج: چه ثوابی؟ این ثواب منقول است. آن استحقاق ثواب است اما نگفته که صد تا قصر باید بدهند. این ثواب منقول است، می‌گوید آن صد تا قصری که گفتند می‌دهیم نه اصل الثواب، تازه آن استحقاق الثواب است نه این که حتماً داده می‌شود، استحقاق است؛ یعنی اگر بدهند درست است فی محله، اما الان چی؟ این دارد می‌گوید نه، همان ثواب منقول را می‌دهیم، همان را که گفتند می‌دهیم. آن هم، هم إعطاء می‌کنیم هم همانی را که گفتند. دو چیز را دلالت می‌کند.

س: الان شما یک چیز جدید فرمودید، فرمودید که معنای خیر این جا این است که چیزهایی که فی الجملة اجمالاً می‌دانیم ثواب دارد.

ج: اجمالاً نه، این ربط نداشت.

س: پس فقط آن ثوابی که روایت می‌گوید، ثواب خاص آن می‌گوید و الاّ

ج: بله، این روایت بله، این روایت

س: استاد، به قرینه همین ثوابی که فرمودید

ج: حالا کفایت مذاکرات نیست که رد شویم به روایت دوم؟

س: استاد، از این خیر، خود خیر یک چیز شرعی

ج: بله؟

س: یعنی بالقرینه خود ثوابی که فرمودید یک چیز منقولی است، روایت دارد دیگر، پس خیر هم باید مستحق یک چیزی که حکمی داشته باشد، آن چیزهای عقلی را شامل نمی‌شود.

ج: نه، نگفته خیر، شرع است که، گفته خیر، حالا خیر عقلاً خیر باشد یا شرعاً خیر باشد.

س: استاد وقتی قرینه صارفه داریم چرا أخذ به ...

ج: نداریم قرینه صارفه، کجا قرینه صارفه داریم؟

س: بلوغ «مَنْ بَلَغَهُ» ، خب این

ج: «بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى» چی؟ آن بالغ، ثوابه هست؛ بر چی؟

س: «شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ»

ج: بر «شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ» نه که «بَلَغَهُ»، آن خیر است، آن خیره معلوم است؛ مثل نماز شب خواندن که از جای دیگر فهمیدیم خیر است. نماز ظهر از یک جایی فهمیدیم خیر است، نماز عصر فهمیدیم خیر است. حالا یک روایتی می‌آید می‌گوید نماز عصر را اگر بخوانی، این قدر ثواب می‌دهند، سند این روایت تمام نیست؛ این روایت می‌گوید چون بر این خیر که نماز عصر است که می‌دانی خیر است از جای دیگر، بلغ این ثواب، خدای متعال ولو این که پیغمبر نفرموده، آن راوی اشتباه کرده یا کذب گفته، خدای متعال او را می‌دهد. این لطف الهی است. این چه ربطی دارد به این که بگوید آن عمل مستحب است؟

اما روایت ثانی؛ «و فی عیون أخبار الرضا عن عَیْنِ الْوَاجِدِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عُثْدُوسٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَهْدِهِ يَهْدِهِ يَسَّرْ لَهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ قَالَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَهْدِيَهُ يَهْدِيَهُ فِي الدُّنْيَا إِلَى جَنَّتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ» اگر خدا کسی را اراده کرده باشد که به سبب ایمانش در دنیا او را هدایت کند به بهشت خودش و دار کرامت خودش در آخرت، چه کار می‌کند؟ «يَسَّرْ لَهُ صَدْرَهُ لِلتَّسْلِيمِ لِلَّهِ» سینه او را برای تسلیم در مقابل اوامر و نواهی خدای متعال گشاده می‌کند که بپذیرد «وَالْتَّقَى بِهِ يَسَّرْ لَهُ صَدْرَهُ» به ثقه‌ی به خدای متعال و اعتماد و اطمینان به خدای متعال «وَالسُّكُونِ إِلَى مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ حَتَّى يَطْمَئِنَّ إِلَيْهِ» و ارزانی می‌دارد به او، سکون و آرامش و طمأنینه به آن چه که، آن ثواب‌هایی که خدا به او وعده داده است تا این که در نفس او یک آرامشی پیدا شود.

خب این روایت شریفه لا ادری که لماذا نقله صاحب الوسائل در ذیل این باب، چه ربطی به این باب دارد؟ این دارد می‌گوید که این روایت شریفه می‌فرماید که خدای متعال چه کار می‌کند؟ «وَالسُّكُونِ إِلَى مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ، مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ» یعنی فهمیدی در قرآن است، در حدیث معتبر است، یک جای معتبری است، این چه ربط دارد به این که اگر

معتبر هم نبود حدیث، این «ما وعده‌الله» صدق می‌کند، این تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه می‌شود. این دارد می‌گوید کسی که خدا می‌خواهد هدایت کند او را «يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِي» این که آن «مَا وَعَدَهُ مِنْ تَوَاتُيِهِ» را استیثاق به او پیدا بکند، اطمینان به او پیدا کند، این ...، اما جایی که نمی‌داند راوی غیر ثقه‌ای، ضعیفی یا مجهول الحالی دارد یک چیزی می‌گوید ما چه طور می‌توانیم بگوییم مصداق «ما وعده‌الله» است؟ پس این روایت اصلاً ربطی به باب ندارد این روایت ثانی. سند این روایت البته محل کلام هست «حَمْدَانَ بْنِ شَلِيمَانَ» آن ثقه، نجاشی فرمود ثقه، درباره «عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِوَس» و «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ» ما توثیق خاصی نداریم، ثقتانی راجع به این‌ها نداریم. یک وجوه اجتهادهای هست برای اثبات وثاقت این‌ها؛ مثلاً «عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِوَس» از مشایخ صدوق است که ایشان وقتی نام ایشان را می‌برد می‌گوید «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ» خب عده‌ای می‌گویند وقتی صدوق نام کسی را می‌برد و ترضیه می‌کند بر او، روشن است که او را آدم ثقه‌ای می‌داند، برای یک آدم غیر ثقه‌ای که نمی‌آید ترضیه کند. خب اگر کسی به این ترضیه‌ها دل می‌بندد و این‌ها را اماره وثاقت می‌شمارد، خب می‌تواند بگوید ایشان از این راه موثق هستند اما محقق خوئی قدس سره می‌فرمایند نه، ترضیه دلالت نمی‌کند، حالا شاید چون حقی به گردن او دارد، بالاخره احادیثی از او أخذ کرده، تلمذی کرده، حالا یاد می‌کند او را و می‌گوید «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ» البته آن حرف بعید نیست؛ ببینید «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ» غیر از «غفرالله له» است، غیر «رحمه‌الله» است. «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ» مثل «اعلی‌الله مقامه» است که ما می‌گوییم. «اعلی‌الله مقامه» را به چه کسی می‌گوییم؟ به یک کسی می‌گوییم که مفروغ عنه است جلالت و عظمت او، به آن‌ها می‌گوییم. می‌گوییم آیت‌الله بروجردی اعلی‌الله مقامه، شیخ انصاری اعلی‌الله مقامه، اما فلان شخص مثلاً محترم کذا که آدم ثقه‌ای است که نمی‌گوییم اعلی‌الله مقامه، می‌گوییم «غفرالله له» «رحمه‌الله» این جوری می‌گوییم. این‌ها می‌خواهند بگویند که این «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ»‌های شیخ صدوق، این نشان دهنده این است که جلالت و عظمت داشته پیش شیخ صدوق و این آینه وثاقت است. علاوه بر این که علامه در بعض طرق و اسنادی که ایشان واقع شده در آن، تصریح کرده، می‌فرموده این سند صحیح است. خب این هم نشان می‌دهد که ایشان توثیق می‌کند جناب عبدالواحد را، همین مطالبی که هست، یک مطلب دیگری هم راجع بعدی است که می‌گوییم. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ» هم همین جور است ولی بهتر است حال او تا آن قبلی، چون نجاشی می‌فرماید که صاحب رجال کشی، ایشان اعتماد علی این آقا، خب اعتماد کشی بر ایشان به حسب نقل نجاشی کاشف از وثاقت ایشان پیش کشی هست. بعض امارات دیگر هم وجود دارد که حالا اگر کسی از آن امارات مثلاً اطمینان پیدا نکند لا بأس به، من جمله از امارات این است که ما یک روایتی داریم در کشی که یک نفری این روایت را نقل کرده، جناب کشی می‌فرماید بعض ثقات این روایت را نقل کردند، این توقیع را نقل کردند. همین عبارت آن این است که بعض ثقات این توقیع را نقل کردند. این از یک طرف، شما بعد می‌روید در علل صدوق، علل الشرایع صدوق که نگاه کنید، می‌بینید صدوق همین توقیع را از علی بن محمد بن قتیبه نقل می‌کند. این دو کلام را که کنار هم بگذاریم «یحدث» که آن بعض ثقتانی که کشی گفته، همین «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ» هست؛ چون او گفته این روایت را بعض ثقات نقل کردند. این روایت را می‌رویم در علل نگاه می‌کنیم می‌بینیم «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ» نقل کرده، این جا حدس زده می‌شود که این آقا همان است. بعضی بزرگان مثل طاهراً شیخ تستری صاحب قاموس الرجال از این راه خواستند وثاقت «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ» را اثبات بکنند. منتها این احتیاج دارد به این که شما اطمینان داشته باشید که کس دیگری غیر از این آقا این روایت را نقل نکرده ولی ما احتمال می‌دهیم شاید غیر از این آقا کس

دیگری هم نقل کرده که به دست کنّی رسیده، مقصود او از بعض ثقات ان باشد نه این، این وابسته به این است که شما اطمینان شخصی پیدا بکنید از ضم این دو تا که هیچ راوی دیگری وجود ندارد برای این روایت غیر از این آقا تا این که کلام کنّی را بر ایشان تطبیق بنمایید و این محل اشکال است و محل کلام است. مهم آن همین است که این علامه بعضی از روایاتی که ایشان در طریق آن باشد توثیق فرموده، تصحیح فرموده و در رجالش، در قسم اول که برای ثقات است ذکر کرده ایشان را و همین چنین ابن داود در قسم اول که مربوط به ثقات هست نام ایشان را ذکر کرده، حالا این روایت خلاصه هم از نظر سند خیلی آن جوری نیست که بشود به آن اعتماد کرد و هم از نظر دلالت عرض کردیم ربطی به باب ندارد.

خب حالا روایت، ما امروز خیال می‌کردیم روایت این باب را جمیعاً می‌خوانیم فلذا این کتاب قطور را هم آوردیم برای بعضی از جهات که دیگه وقت گذشته إن شاء الله فردا.

و صلی‌الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.